



www.Ketab.ir



عظیمہ ایرانپور

سرشناسه: ایرانیور، عظیمه، -
عنوان و نام پدیدآور: غوغای آرامش / شاعر عظیمه ایرانیور.
مشخصات نشر: قم: موسسه انتشاراتی امام عصر (عج)، ۱۳۹۷.
مشخصات ظاهری: ۸۶ ص.؛ ۱۴/۵×۲۱/۵ س.م.
شابک: ۳-۷۴-۳۸۵-۶۰۰-۹۷۸-۸۰۰۰۰ ریال
وضعیت فهرست نویسی: فیبا
موضوع: شعر فارسی -- قرن ۱۴
Persian poetry -- 20th century
رده بندی کنگره: ۱۳۹۷: ۴۹۷ / PIR ۸۳۳۴
رده بندی دیویی: ۸۲۱/۶۲
شماره کتابشناسی ملی: ۵۴۳۷۳۳۷



مؤسسه انتشاراتی امام عصر (عج)



شاعر: عظیمه ایرانیور
ناشر: مؤسسه انتشاراتی امام عصر (عج)
صفحه آرا: آدینه کبرایی
طراح جلد: یکتا شیرکوند
شابک: ۳-۷۴-۳۸۵-۶۰۰-۹۷۸
نوبت چاپ: اول ۱۳۹۷
تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه
قیمت: ۹۵۰۰ تومان

فہرست

۷	دسمہ
۱۱	ہم نام فرشتہ
۱۳	سرپناہ زندگی
۱۵	باورت می شد اگر
۱۷	قدری پریشانم
۱۹	مسیر حادثہ
۲۱	اعجاز مسلم
۲۳	بغض
۲۵	پنجرہ
۲۷	التهاب درد
۲۸	بہاری ترین حال
۳۰	شور شیرین
۳۲	نقطہ ی پایان کجاست؟
۳۴	مفہوم ترین ترانہ ی پاییز
۳۶	تقدیم بہ پیام آور مہر
۳۶	طپش سبز
۳۸	درد شیرین
۴۰	باز گشت

۴۲	برندار از سر من دست
۴۴	بیم و آرامش
۴۶	تو سیب سرخ نجیدی؟
۴۸	حادثه‌ی عشق
۵۰	حال خوب
۵۲	ناکی تنم بواز
۵۴	خط دنیا...
۵۶	دلم گرم می‌شود
۵۸	زیباترین تصویر همان
۶۰	سحری می‌بینم
۶۲	سنگ صبور
۶۴	شکسته دل
۶۵	شهر شب
۶۷	عکس عاشقانه
۶۹	قصه‌های فاصله
۷۱	ماهی
۷۳	مسیر زندگی
۷۵	موج نمک
۷۶	هراس
۷۷	هیاهو
۸۷	بر مزارم بنویسید...

مقدمه

بهار در نیمه راه بود در حوالی بهشت بود و شکوفه‌ها کم‌کم به بار می‌نشستند. در طلوع ایستگاه یازدهم سیم دختری به آغوش پر مهر مادر باز شد مادری فرشته نام و فرشته فام فرشته‌سان و فرشته جان فرشته‌ای که به بهار دوم دخترش رسیده، بی‌گناه او را با دیگر فرزندان حس کرد و دلش لرزید و خود را در آغاز راهی دشوار برای رفع مشکلات دختر سالها به آسمان دعا پرید و در راه درمان دوید تا بداند راه‌های علاج دختر به نتیجه‌ی دیگری جز صبر و رضای الهی نمی‌رسد و این نه به مفهوم ناامیدی، که یعنی تلاش و پذیرش که نومیدی در مرام مادر و پدر نیست عشق پدر و مادر، دختر را باوجود تمام ناتوانی‌ها به مدرسه رساند او پیش میرفت و بیماری نیز پیش‌تر.

روح دخترانه‌اش عاشق شور و هیجان و جسم نحیفش در مسیر تحلیل توان. سرمست زندگی بود و پابست صندلی چرخدار. اگرچه سالهای ابتدایی را موفق و درخشان پیش رفت، ولی پیشروی بیماری مانع ادامه تحصیلش شد. روزی رسید که صندلی چرخدار که برای همه کابوس است، برای او رویا شد!

دیگر نمی‌تواند نرف...

روح شلوغ و سرزنده‌ی دختر با جسم ضعیفش کم‌کم هماهنگ شد. افسردگی، احساس بوی و بی‌هدفی روحش را داشت زمینگیر می‌کرد. تا جایی که از تمام‌ها فاری شده بود.

دختر حوالی بهشت برای خود جهنمی ساخته بود و در آن می‌سوخت.

دلگیر و خسته از زمین و آسمان و حتی از خدا!

پدر و مادر برای یک لب‌خند او بی‌سایه‌ی گذاشتند.

کم‌کم دختر حس کرد واژه‌ها در سرش شورش کرده‌اند.

و راهی به بیرون می‌جویند.

برای اینکه کمی آرامشان کند آنها را بیرون کشید و کنارش چید.

کم‌کم احساس کرد بی‌شبهت به شعر نیستند. اطرافیان تشویقش کردند تا

نوشته‌هایش را در یک دنیای مجازی به اشتراک بگذارد.

دختر هم برای سرگرمی و خوشحال کردن پدر و مادر می‌نوشت.

و کم‌کم با نوشته‌های دیگران هم آشنا شد.

در مدت کوتاهی پنجره‌های دیگری از زندگی روبه روی خود دید.

روزی پیامی از کسی دریافت کرد که دیگران استاد خطابش می‌کردند و دختر هم

بارها با سروده‌های زیبایش احساس آرامش کرده بود. پیامی با این مضمون:

«شما استعداد سرودن دارید ولی باید آموزش هم ببینید»

دختر تلاش کرد شرایطش را برای پیام آور مهربانی شرح دهد.

برای خودش هم عجیب بود چطور آنقدر راحت در مورد خودش و شرایط خاصش

بنویسد. همیشه حرف زدن در مورد بیماری‌اش برایش سخت بود

اما آن روز همه چیز را بی ترس و دلهره نوشت.

نوضیح داد که شرکت در نشست‌ها و انجمن‌های ادبی برایش مقدور نیست.

و در ناباوری پاسخ نداد:

«خودم که نمی‌کنم».

مدتها بعد دختر همید کمک. ام‌آور مهر چقدر عمیق و گسترده بود.

کمکی فراتر از آموزش. قلمد ساش

و نه فقط در اندازه‌ی دلگرمی برای نوشتن و سرودن،

و نه به قدر آشنایی با دوستان شاعر و دور کردن خستگی تنهایی و گوشه‌گیری از

وجود دختر،

بلکه ورود او به دنیای حقیقی شناخت و رسیدن به آرامشی عمیق و پایدار.

استاد برایش از تسلیم و رضا نوشت و دختر عاشق پرونده‌اش شد.

عشقی که مرهمی سحرآمیز بود بر زخم‌های روحش.

استاد برایش از بزرگی خدایش نوشت و دختر نگاه گرم پروردگار را در میان

واژه‌ها حس کرد.

کتاب پیش رو حاصل غوغای واژه‌های دختر است که با نگاه گرم خدا به

آرامش رسیده است.

صمیمانه سپاسگزارم از جناب آقای دکتر وحید رشیدی، که پیام‌آور مهربانی

خدایم بود تا به خود آییم.

و از تمامی بزرگواران و دوستان عزیزی که در این سالها دست ناتوانم را گرفتند و با گامهای کوچک قدمهای بزرگ برداشتن را به من آموختند. بویژه استاد لاهوتی آذر غزلسرای دیار شهریار که با دلسوزی برادرانه یاری‌ام کردند دست‌بوس پدرم هستم که عمری را سخاوتمندانه فدای دخترش کرد و مهربانی و صبوری بی‌انتهایش را به من بخشید.

بعد از تمامی دستم مادری را که فرشته‌ی زندگی‌ام شد و شکست تا تکیه گاهم بود.

قلبم می‌تپد به عشق خواهر و برادری که در صبر و مهر شبیه‌ترینند به مادر و پدرم. و... خدا را شکر می‌گذارم خاطر تمامی نعمت‌هایی که به من عطا فرمود.